یادداشت

عدالت در دیگ اغتشاش فکری

علی دهقان

عدالت شاید تنها واژه‌ای باشد که در چند دهه گذشته همواره در صدر برنامه های اقتصاد دولتی ایران قرار داشته است و بدون تعارف باید گفت که دستاورد این صدر نشینی چیزی نیست جز این که هنوز برنامه ریزان اقتصادی ایران چشم انداز مشخص، علمی و قابل فهمی از عدالت ندارند.

البته این دستاورد چیز کوچکی نیست. همین که می دانیم مسیر نشانه گذاری شده ای برای نزدیک شدن به عدالت وجود ندارد اتفاق بزرگی رخ داده است. شاید بخش تلخ ماجرا در این امر نهفته باشد که همچنان گروه زیادی از تصمیم گیران اقتصادی نمی خواهند این پیروزی را باور کنند و بسان سالهای قبل عدالت را همان پدیده ذهنی خود می انگارند و برای اجرایی کردنش نیز به سادگی منابع ملی را در مقابل باد قرار می دهند.

یک نکته را اما نباید فراموش کرد که در آشفته بازار آشفتگی فکری در ایران، پیچیدگی مفهوم عدالت به یک گره کور تبدیل شده است. از این منظر نمی توان گفت که تنها گروه خاصی از مدیران عدالت را بدون برداشت مشخص فکری در بوق کرده اند بلکه در سال های گذشته این مسئله به رسمی برای پیکان اقتصاد ایران تبدیل شده است که هر کس از ظن خود جعبه عدالت را باز کرده است.

برای همین بارها شاهد آن بوده ایم که در مدت زمانی بسیار کوتاه سیاست های اقتصادی با محوریت عدالت بیش از ۱۸۰ درجه تغییر را شاهد بوده اند. مثلا در دهه نخست انقلاب که صنایع کوچک پر و بالی گرفتند و از سوی دیگر نیز مسئولین اجرایی با رویا زدگی، قبل از دستیابی به کمترین تجربه توسعه چوب حراج بر منابع زدند، بساطی شکل گرفت که بلا فاصله تحت تاثیر سیاست های تعدیل، توهم نفت و رویای صنایع بزرگ زانو بر زمین زد. این اتفاق در سالهای بعد نیز رخ داد و در دوره فعلی نیز دولتی های نهم، میخ اغتشاش فکری را برای همیشه در تاریخ اقتصادی ایران بر جای گذاشتند.

امروز کار به جایی رسیده است که در مقابل مدعیان مدیریت کلان و یا گروه هایی که خود را در صف برنامه ریزی کلان اقتصادی و اجتماعی قرار داده اند فقط باید ایستاد و به گنگی، گنگی آنها را در تحلیل مفاهیمی نظیر عدالت تماشا کرد. احزابی شکل گرفته اند که نام انها تنها آشفتگی حاکم بر جریان فکری ایران را تداعی می کند.

درست بر عکس کشورهای توسعه یافته که از اسامی انها(از لیبرال...تا سوسیال...) می توان تا حد زیادی به برنامه های شان برای تقویت همگرایی میان عدالت و آزادی پی برد. اما در ایران به طور مثال شنیدن نام[...]یا بسیاری از اسامی چه کمکی می تواند در فهم موقعیت فکری مدعیان مدیریت کلان محسوب شود؟

فقط کافی است از بیرون به درون جعبه فکری صدر نشینان اقتصاد و اجتماع ایران نگاه کنید. به طور مثال گروه های راست نشین بیشترین رفاقت را با دولتی ها دارند و کمترین نیرو را صرف ترویج واقعی تئوری های اقتصاد آزاد می کنند، اما در مقابل بخش چپ ماجرا در بسیاری از مواقع بیشترین ایستادگی را در مقابل فرمانروایی اقتصاد حاکم دولتی از خود نشان می دهد، کاسه داغ تر از آش اقتصاد آزاد را به دست می گیرد. بیشترین ایستادگی را در مقابل فرمانروایی اقتصاد حاکم دولتی از خود نشان می دهد، در میان مخاطبان اقتصادی می چرخاند!این اشاره ها تنها برشی برای یادآوری جغرافیای فکری و اجرایی ایران است که هموراه نیز در پیشانی، رسیدن به عدالت را نقش زده است.

می گویند روزگاری ارسطو بر این باور بوده است که عدالت معنایی جز «قرار گرفتن هر چیز بر جای خودش» ندارد. این مفهوم تا سالیان دراز محور تعریف عدالت بوده است تا این که در چند دهه گذشته ورق بر می گردد و امروز توسعه یافته ها در جایی ایستاده اند که ابهام را از مفهوم عدالت زدوده اند

ادامه در صفحه ۹

«عدالت و بی عدالتی نقطه‌های حساس هر انقلابی هستند؛ جایی که انقلاب‌ها به خاطر آن پدید می آیند و نیز اغلب جایی است که راهشان را گم می کنند و از بین می روند.»

میشل فوکو

***

نسبت عدالت اجتماعی و توسعه در تجربه کشورهای فقیر و عقب‌مانده

هنگامی که کشورهای در حال توسعه عموما با عبور از یک مرحله دشوار مبارزات ضداستعماری و آزادی بخش توانستند به استقلال سیاسی دست یابند آنچه که در ذخیره دانش بشری به عنوان تکیه گاه های نظری و ابزارهای پیشبرد امر توسعه ملی در دسترس داشتند عبارت بود از دستاوردهای انقلاب کینزی، دستاوردهای شوروی سابق در زمینه پیشبرد برنامه‌ریزی شده توسعه و بالاخره دستاوردهای تجربه طرح مارشال که در قالب آن کشورهای اروپایی با استفاده از کمک های مالی آمریکا در یک دوره زمانی نسبتا کوتاه توانستند خرابی های ناشی از دوران جنگ را ترمیم کنند و زمینه را برای رشد و شکوفایی اقتصادی مهیا سازند.

به لحاظ تئوریک با آن که مهمترین دستاورد سیاستی انقلاب کینزی برای کشورهای پیشرفته در کنار پذیرش اصل ضرورت مداخله گرایی، گسترش حجم و وزن طبقات متوسط بود و به لحاظ مضمونی این پیام را داشت که هرقدر توزیع درآمدها و ثروت ها عادلا نه تر باشد امکان ثبات و رشد و شکوفایی اقتصادی افزایش پیدا خواهد کرد، اما همین دستاورد نظری هنگامی که قرار شد برای کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گیرد با یک توصیه سیاسی متعارض همراه شد، به این معنا که به اعتبار پذیرش اصل این مساله که مهمترین عامل توزیع دهنده فقر و نابرابری و باز تولیدکننده آن در کشورهای در حال توسعه ناتوانی این کشورها در تجهیز پس انداز و تبدیل آن به سرمایه گذاری به منظور افزایش تولید می باشد همه هم و غم سیاستگذاران کشورهای در حال توسعه مصروف یافتن راه هایی برای تجهیز هرچه بیشتر پس انداز گردید و از آن جایی که براساس آموزه کینزی، میل نهایی به مصرف در گروه‌ها و طبقات اجتماعی فقیر بسیار بیشتر از میل نهایی به مصرف ثروتمندان بود، نتیجه عملی تکیه بر آموزه کینزی برای کشورهای در حال توسعه این بود که لااقل تا یک دوره میان مدت نظام پاداش دهی اقتصادی را می بایست به گونه‌ای ساماندهی کنند که از هر واحد ارزش افزوده جدید ایجاد شده در اقتصاد ملی، بالاترین سهم نصیب گروه‌های ثروتمند و پردرآمد شود تا با تکیه بر قاعده رفتاری انتظاری یعنی میل نهایی به مصرف کمتر آنها امکان تجهیز پس انداز و عبور از دایره شوم فقر و عقب ماندگی فراهم گردد.

در آن زمان با الهام از آموزه نظری کلاسیک ها و ترکیب آن با ایده رخنه به پایین تصور بر این بود که همان طور که ریکاردو سال ها قبل طرح کرده بود گام اول برای برخورداری بیشتر اعضای خانواده عبارت از آن است که تلاش کنیم کیک بزرگتری تولید شود. در مورد کشورهای در حال توسعه نیز گفته می شد تا زمانی که مساله تولید حل نشده باشد مساله توزیع یک شعار انحرافی است و در غیاب رشدیافته سر دادن شعار عدالت عملا راه را برای توزیع فقر هموار می سازد.

بنابراین تصور می شود که اگر تولید با تکیه بر پس اندازهای تجهیز شده ثروتمندان سامان یابد فقرا نیز در چارچوب سازوکار «رخنه به پایین» پاداش متناسبی دریافت خواهند کرد. علاوه بر آن کوزنتس هنگام نسخه پیچی برای کشورهای در حال توسعه در کتاب مهم و تاثیر گذار خود یعنی «رشد نوین اقتصادی» رهبران کشورهای در حال توسعه را از هرگونه سمت گیری عدالت جویانه بر حذر می داشت و تصریح می کرد که رویکردهایی که در کشورهای در حال توسعه اتخاذ شده و اولویت را به توزیع عادلانه درآمدها و ثروت ها می دهند از سه طریق زمینه هر نوع پیشرفت و توسعه‌ای را مسدود خواهند ساخت.

وی معتقد بود که با تقدم یافتن عدالت اجتماعی، انگیزه های کارآفرینی کاهش یافته نرخ پس انداز کسانی که احتمالا توانایی بیشتری برای پس انداز دارند روند نزولی پیدا کرده و گرایش به تکنولوژی های سرمایه بر کاهش خواهد یافت (کوزنتس، ۵۳ :۱۳۷۲-۴۹).

مجموعه دیدگاه‌هایی که در این چارچوب سامان یافته بود به اندازه‌ای بدیهی و روشن به نظر می رسید که در آن دوران حتی نظریه پردازان بزرگ شرق و غرب با همه اختلاف نظرهای گسترده‌ای که با یکدیگر داشتند درباره این مساله که می بایست هرچه سریع تر و پرشتاب تر اقدامات عملی آغاز شود، متفق بودند. برای مثال؛ پیتر دورنر هنگام بحث در زمینه پیشبرد امر توسعه در آمریکای لاتین به صراحت اظهار می داشت که اگر کوشش های معطوف به بهبود وضعیت بیش از اندازه کند و تدریجی باشد به قدرت های تثبیت شده فرصت مناسب برای جمع آوری نیروهای خود و شکست کوشش های اصلاحی خواهد داد. بنابراین، برنامه‌های اصلاحی از دیدگاه او می بایست به صورت هرچه گسترده‌تر و در یک دوره زمانی هرچه کوتاه‌تر انجام شود (Dorner, ۱۹۷۲: ۴۷).

به همان اندازه که در دو بلوک شرق و غرب صورت مساله روشن و شفاف به نظر می رسید و هیچ ضرورتی برای انجام تاملات کارشناسی و دقت های روش شناختی مشاهده نمی شد در زمینه شاخص ارزیابی عملکرد کشورها نیز همسویی و وحدت شگفت‌انگیزی مشاهده می گردید. به عبارت دیگر در هر دو بلوک قدرتمند آن روز رشد اقتصادی به مثابه شاخص یکتایی در نظر گرفته می شد که هرچه بیشتر می بود نمایانگر سرعت و شتاب بیشتر به سمت رویای رفع عقب ماندگی ها و غلبه بر فقر و ناداری در نظر گرفته می شد.

برای فهم آنکه پیشبرد مساله پیچیده توسعه عادلانه به آن سادگی ها که تصور می شد نبوده و تعجیل و شتابزدگی نیز به هیچ وجه راهگشا نیست به زمان چندان درازی نیاز نبود سرانجام کار به اندازه‌ای واضح و آشکار شد که حتی رابرت مکنامارا رئیس وقت بانک جهانی نیز به صراحت اظهار داشت که کشورهای در حال توسعه در زمینه رشد اقتصادی به ارقامی فراتر از انتظار هم دست یافتند اما اثرات اجتماعی این رشد هیچ تناسبی با انتظارات ندارد به جملات وی توجه کنید:

«کشورهای رو به توسعه در پایان دهه ۱۹۶۰ به میانگین نرخ رشد سالیانه بیش از پنج درصد که مورد هدف بود، رسیدند. اما تاثیرات اجتماعی این رشد به حدی رو به انحطاط رفت و تعداد افرادی که وضعشان تغییر نکرد، آن قدر زیاد بود که دستاوردهای ساده آماری مربوط به آن هدف می رفت تا جنبه گمراه کننده‌ای به خود بگیرد (Mc. Namara, ۱۹۷۲:۱۹).

وی در گزارش سال بعد خود با وضوح بیشتری درباره نارسایی های رشد اقتصادی سخن به میان آورد و نشان داد که به رغم یک دهه افزایش بی سابقه در تولید ناخالص ملی، کشورهای در حال توسعه، نفع چندانی عاید فقیرترین بخش جمعیت آنها نشده است؛ ۴۰ درصد کل جمعیت این کشورها با درآمد روزانه معادل ۳۰ سنت بر حسب قدرت خرید دلار آمریکا از سوء تغذیه، بی سوادی و فلاکت شدید رنج می برند. این گروه فقط کسانی را شامل می شود که در فقر مطلق به سر می برند. در میان ۴۰ کشور در حال توسعه که داده های کافی در مورد آنها موجود است، ۲۰ درصد طبقه بالا ۵۵ درصد درآمد ملی را دریافت می کنند، در حالی که سهم ۲۰ درصد پایین جمعیت تنها ۵ درصد کل درآمد ملی است. به نظر او، مساله مهم این است که روند تخصیص خدمات عمومی و وجوه نقدی سرمایه گذاری به گونه‌ای بوده است که به جای از بین بردن نگرانی های مزبور مرتبا آن را تشدید می کند (Mc. Namara, ۱۹۷۳:۱۰-۱۱).

اما از مطالب تصریح شده توسط مکنامارا مهم تر، بحث هایی است که توسط طیف گسترده‌ای از اقتصاددانان مطرح می شد و نشان می داد که اولویت قائل شدن به رشد اقتصادی نه تنها کارکرد کیک انتظاری ریکاردو را در مقیاس خانوار ندارد بلکه نادیده گرفتن شرایط اولیه بازیگران اقتصادی و تن دادن به مناسبات ناعادلانه هنگام سامان دادن بازی رشد اقتصادی کشورهای فقیر و عقب مانده را در مسیری قرار می دهد که اساسا دست یافتن به توسعه را اگر نه غیرممکن، حداقل بسیار دشوار می سازد.

در سال های میانی دهه ۱۹۸۰ محبوب الحق اقتصاددان فقید پاکستانی که کارهای درخشان کارشناسی او هم اکنون نیز در بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد مورد استناد قرار می گیرد در مقاله ارزشمندی با نام بحران در استراتژی های توسعه تقدم رشد بر توزیع را مورد نقد قرار می دهد. وی در این مقاله رویکردهای رشد محور را با عنوان یک مجموعه سیاستی «رایج» و «کهنه» مورد حمله قرار داده و می نویسد؛ در سیاست رایج و کهنه، فرض بر این است که فقر را می توان با افزایش تولید ناخالص ملی از میان برداشت. از این رو، به ارقام تولید اهمیت داده می شود و هرچه رقم بالاتر باشد، نشانه این است که ظاهرا برنامه با توفیق بیشتری روبه رو شده است. توزیع، امری ساده و ثانوی تلقی می شود که چندان در خور اعتنا نیست و می دانیم که این سیاست خوشبینانه تاکنون، هم در تولید و هم در توزیع با شکست روبه رو شده است. وقتی هدف، تعدیل ثروت و از میان بردن فقر باشد ارقام به دست آمده از هرگونه تولیدی را نمی توان به حساب توفیق و پیشرفت برنامه گذاشت. از آن جمله است تولید کالاهای تجملی و تفننی که ثروتمندان و افراد مرفه جامعه از آن استفاده می کنند. وقتی گروه کثیری از مردم پاپوش به دردخور یا سرپناه مناسب ندارند، تولید اتومبیل های گران قیمت و خانه های مجلل اعیانی چه دردی را دوا می کند وچگونه می تواند شاخص پیشرفت و توسعه قرار گیرد؟ پس تنها ارقام تولید را نباید ملاک سنجش پیشرفت قرار داد بلکه باید دید چه کالایی تولید و چگونه توزیع شده است. در از میان بردن فقر اجتماعی، ارقام پایین نرخ رشدی که بازتاب توزیع عادلانه درآمد در بخش وسیعی از جامعه باشد بسیار مهمتر و موثرتر از ارقام چشمگیر و بالای نرخ رشدی است که به بخش محدود و بسیار کوچکی از جامعه مربوط می شود.

آنها که با احساس نوعی سرفرازی و غرور به ارقام بالای نرخ رشد تکیه می کنند، باید بدانند که ارقام سنجش تولید ناخالص ملی، کمترین بار و نشانی از رضایتمندی اجتماعی را به دست نمی دهد.

جنبه دیگر سیاست کهنه و رایج اقتصادی این است که توزیع درآمد را فرع بر نرخ رشد به حساب می آورد با این استدلال که اگر کالا و خدمات بیشتری در یک بخش حاصل شود، به سهولت می توان با توزیع این افزوده، رضایت اجتماعی بیشتری را فراهم آورد.

به این ترتیب گمان می رفت که مساله کاملا روشن باشد و رسیدن به این مرحله که اولا رشد اقتصادی به خودی خود گویای چیز خاصی نیست و در درجه بعدی با تقدم یافتن رشد و نادیده گرفتن علامت اجتماعی نیز به واسطه آثار گسترده اجتماعی -اقتصادی این برخورد سهل انگارانه در عین حالی که اولین قربانی خود تولید خواهد بود در یک شرایط آشفته و ناپایدار سیاسی علاوه بر آنکه تولید اقتصادی با اختلال های عظیمی روبه رو می گردد هزینه های اجتماعی فرهنگی، سیاسی و حتی زیست محیطی غفلت از اولویت توزیع عادلانه درآمدها و ثروت ها در فرایند پیشبرد امر توسعه ملی اگر بیش از هزینه اقتصادی آن نباشد کمتر از آن نخواهد بود. این واقعیت را میردال اقتصاددان برجسته سوئدی و برنده جایزه نوبل اقتصاد اینگونه بیان می کند:

«نابرابری و روند فزاینده آن کوهی عظیم از مشکلات و موانع به وجود آورد. درنتیجه به عنوان شرط لازم در تسریع توسعه معکوس کردن این روند و فراهم کردن برابری بیشتر فوریت یافت.»(میردال، ۷۸:۱۳۵۵)

اگر به جمله میردال با دقت بنگریم به نکته بسیار هوشمندانه‌ای برخورد خواهیم نمود که آن هم عبارت از آن است که فهم تقدم اولویت توزیع بر رشد در کشورهای در حال توسعه فقط فراهم کننده شرط لازم است و نحوه سیاستگذاری توسعه عادلانه و چگونگی پیشبرد این آرمان است که شرط کفایت را فراهم می سازد. این نکته بسیار حائز اهمیت است که حتی درباره لازم بودن تقدم توزیع و ساماندهی کوشش های معطوف به توسعه بر محور اولویت رفع فقر و نابرابری تا هم اکنون نیز به صورت فزاینده در قالب کوشش های نظری و تجربی جدید مورد تاکید قرار می گیرد. امروز شاید بتوان ادعا کرد که در شرایط کنونی به سمت نوعی اتفاق نظر در این زمینه در حرکت هستیم که هم مبانی نظری قابل دفاعی دارد و هم از شواهد تجربی بی شماری برخوردار می باشد.

اهمیت چگونگی پیشبرد امر عدالت اجتماعی در فرآیند توسعه ملی

واقعیت آن است که عدالت به لحاظ موضوعی گستره وسیعی از رفتار اجتماعی فرد، ساختار نهادهای اجتماعی و کارکرد نهادهای اجتماعی را در برمی گیرد و ساخت های آن نیز طیف گسترده‌ای شامل وجوه قانونی، قضائی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روابط بین المللی می شود و برای آن مبناهای متفاوتی همچون حقانیت ذاتی، خواست خداوند، ترجیح جمعی، بنای عقلایی، طبیعت گرایی، تاریخ گرایی، عمل گرایی، کثرت گرایی اخلاقی و قراردادگرایی قائل شده‌اند و به لحاظ ماهوی نیز عدالت به مثابه اعطای حقوق، مراعات شایستگی ها، مساوات، توازن اجتماعی، رعایت بی طرفی و وضعیت بایسته در نظر گرفته شده است. (توسلی، ۱۳۷۵: فصل های دوم و سوم)

همچنین در تلقی های رایج از عدالت طیف های گسترده محافظه کارانه و اصلاح طلبانه و اقلی و اکثری در نظر گرفته می شود و برای امکان پذیری انجام یک کوشش نظری راهگشا می بایست به سه رکن انسان‌شناسی، فرهنگ و عقلانیت، تمسک جست. (حسینی بهشتی، ۴۲ :۱۳۷۶-۳۸)

خواننده آگاه نیک در می یابد که سطح ثمربخشی هر کوششی در زمینه برپایی عدالت اجتماعی پیوندی وثیق و مستحکم با میزان کوشش هایی که در هر یک از این زمینه‌ها اتفاق افتاده برقرار خواهد کرد و پس از آن چگونگی پیشبرد فرآیند اقناعی و جلب مشارکت همگان و الگوی سازماندهی فعالیت ها هر کدام به نوبه خود می تواند آثار و ثمرات متفاوتی را در این زمینه به همراه داشته باشد. شاید از همین رو باشد که اکثریت قریب به اتفاق کسانی که در این حوزه کار کرده‌اند روی این مساله که هرگونه کوشش ثمربخشی در این زمینه می بایست متکی به یک مبنای نظری مشخص و یک برنامه اندیشیده باشد اتفاق نظر دارند. این جمله معروف رگینزو آلدر کارلسون امروزه طرفداران بی شماری دارد که به قاعده توجه به این واقعیت که چون مشکلات موجود دراین زمینه ساختاری هستند، بنابراین راه حل آنها نیز باید ساختاری باشد. (Wriggins and Alder Karlssonn ،۱۹۷۸:۱۵۲)

به عبارت دیگر هرگونه کوشش برای بهبود وضعیت فقرا از یک سو می بایست بر یک استراتژی بنیادی توزیع مجدد درآمد و ثروت استوار بوده و از سوی دیگر می بایست به مثابه یک جزء جدایی ناپذیر از کلیت برنامه توسعه ملی در نظر گرفته شود. (Emmerij ،۱۹۷۸:۳۱)

فرض بر آن است که با به کارگیری مفهوم برنامه و قرار دادن کوشش هایی از این دست در قالب برنامه توسعه همه پیام های مورد نیاز در زمینه ضرورت برخورداری از پشتوانه مطالعاتی کافی و همین طور جلب مشارکت همگانی و سازماندهی مناسب به مثابه زیربناها و پیش نیازهای اولیه کوشش های معطوف به عدالت اجتماعی در فرایند پیشبرد اهداف توسعه ملی آشکار شده باشد. اما واقعیت آن است که در هر یک از این مراحل تا آنجا که به مساله برنامه ریزی توسعه عادلانه مربوط می شود ما می بایست مسائل بی شمار دیگری را نیز حل وفصل کرده باشیم که یکی از مهمترین آنها انتخاب الگوی مناسب توزیع مجدد، سیاست های کارآمد مدیریت عرضه و تقاضا، مدیریت شایسته دگرگونی های ساختاری و... می باشد. برای مثال، به اعتبار کار درخشان ایرما آدلمن امروز کمتر کارشناس مسائل توسعه است که درباره ناکارآمدی رویکردهای اعانه‌ای به توزیع مجدد کوچک ترین تردیدی به خود راه داده باشد زیرا رویکردهای اعانه‌ای حداقل از چهار زاویه در تجربه‌های تاریخی موجود نارسایی، ناکارآمدی و ناپایداری خود را نشان داده‌اند. اول، از این باب که اعانه‌ها در طی زمان مرتبا کم اثرتر می شوند زیرا فواید آن حتی هنگامی که پرداخت انتقالی به صورت لاینقطع استمرار دارد در اثر افزایش قیمت ها اگر پرداخت به صورت نقدی باشد و سایر محدودیت ها مانند زمانی که پرداخت ها به صورت سهام است، در صورت تصمیم به افزایش سرمایه بنگاه مرتبا رو به کم اثری خواهد داشت استدلال دوم این است که همسویی با تغییرات قیمت ها و افزایش متناسب میزان این گونه کمک ها برای کشورهای در حال توسعه که با پدیده تورم ساختاری و مزمن روبه رو هستند به کلی خارج از ظرفیت های مالی دولت ها می باشد.

هرگونه کوشش برای بهبود وضعیت فقرا از یک‌سو می‌بایست بر یک استراتژی بنیادی توزیع مجدد درآمد و ثروت استوار بوده و از سوی دیگر می‌بایست به مثابه یک جزء جدایی‌ناپذیر از کلیت برنامه توسعه ملی در نظر گرفته شود

استدلال سوم به این واقعیت باز می گردد که رویکردهای اعانه‌ای که مساله ارتقاء قابلیت ها را به کلی نادیده می گیرد در صورتی کارساز است که تا ابد استمرار داشته باشد و بالاخره آنکه این رویکرد خواست و اراده و ترجیحات فقرا را به کلی نادیده گرفته و خصلتی تحکمی و آمرانه دارد.

بسیاری از نظریه پردازان توسعه به اعتبار تجربه شیلی در دوران زمامداری سالواتور آلنده به اهمیت این ملاحظات تاکیدی ویژه دارند زیرا آلنده در زمره معدود رهبران سوسیالیست دنیا بود که از طریق قاعده بازی دموکراتیک و با تکیه به آرای اکثریت مردم به رغم فشارها و سرمایه گذاری های عظیم کمپانی ITT به قدرت رسیده بود.

برخی از نظریه پردازان تا آنجا پیش می روند که ادعا می کنند آلنده با وجود برخورداری از حسن نیت قبل از آنکه مقهور توطئه های مشترک نظامیان دست نشانده شیلیایی یا توطئه های امپریالیستی (ITT) شود قربانی سیاست های نادرست اقتصادی خود شده بود و درواقع دشمنانش با فهم آن شرایط فقط تیر خلاص را به سوی او شلیک کردند.

آلک نووه تصریح می کند که افزایش قیمت سال ۱۹۷۲ به بخش بزرگ و فقیر جمعیت که تصور می شد دارای شغل آزادند یا در کارگاه های کوچک کار می کنند و یا به خدمات کوچکی اشتغال دارند که در آنها هیچ گونه اتحادیه کارگری و قوانین دستمزد موضوعیت ندارد و از همه مهمتر کشاورزان فقیر، ضربه زد. (Nove, ۱۹۷۶:۷۵)

واقعیت آن است که در بررسی تجربه شیلی به روشنی می توان دریافت که به واسطه برداشت های سطحی آلنده و مشاورانش از مسائل پیچیده سیاستگذاری اقتصادی نه تنها مردم را از سختی های انتقال به توسعه عادلانه آگاه نکرد بلکه به طرزی افراطی انتظارات اغراق آمیزی را نیز ایجاد نمود این رویه تا زمانی که درآمدهای ارزی شیلی از محل صادرات مس که در سال های اولیه دهه ۱۹۷۰ از افزایش چشمگیری برخوردار شده بود عوارض خود را به وضوح آشکار نکرد و دولت آلنده با تکیه بر درآمدهای بادآورده ارزی و افزایش بی سابقه واردات از جمله افزایش ۸۶ درصدی واردات مواد غذایی در سال ۱۹۷۱ گمان می کرد که می تواند به این انتظارات غیرمتعارفی که خود ایجاد کرده بود به صورت پایدار پاسخ دهد. هشدارهای کارشناسی ثمره‌ای نداشت و آثار سیاست های انبساطی افراطی دولت آلنده به صورت جهش خارق العاده‌ای در حجم پول و متورم ساختن قسمت تقاضای اقتصاد نمایانگر شد به گونه‌ای که حجم پول در سال ۱۹۷۲ نسبت به سال قبل به میزان ۱۷۳ درصد و در سال ۱۹۷۳ به میزان ۳۶۵ درصد دیگر افزایش یافت. (Devylder،۱۹۷۶:۲۱۶)

طبیعی است که قیمت ها بالا رفتند و تا پایان زمامداری آلنده نرخ تورم در شیلی با بالاترین نرخ های تورم در کشورهای در حال توسعه در خلال جنگ جهانی دوم قابل مقایسه بود باید بپذیریم که این خسارت جبران ناپذیر را به طور عمده خود دولت شیلی به اقتصاد این کشور وارد کرد.

دیوید لمن در ارزیابی تجربه سیاست های اقتصادی دوره آلنده با تکیه بر این واقعیت هاست که تصریح می کند اگر کسی واقعا به دنبال عدالت اجتماعی در یک کشور در حال توسعه است باید این درس بزرگ را از تجربه شیلی فرا گیرد که دولت عدالتخواه و آگاه برای پیشبرد عدالت در گام های اولیه می بایست برای «ریاضت اقتصادی» برنامه‌ریزی کند نه برای «رونق شدید در مصرف.» (Lehmann ،۱۹۷۸:۷۳)

در ارزیابی حساسیت اتخاذ سیاست‌ها و جهت گیری های درست در فرایند پیشبرد توسعه عادلانه شاید یکی از مهمترین مولفه ها عبارت از تمرکز توجهات به مساله اشتغال است که در این زمینه پیشتر نکاتی از قول محبوب الحق مطرح شد اما واقعیت آن است که با تکیه بر مبانی مستحکم تری نیز می توان درباره اهمیت اشتغال و محوریت آن در برنامه های توسعه عادلانه سخن گفت. آمارتیا سن اقتصاددان بزرگ برنده جایزه نوبل تصریح می کند که رویکردهای اکونومیستی به مساله اشتغال می تواند به شدت اغواگر باشد زیرا وجه اقتصادی اشتغال یک جزء بسیار کوچک از مجموعه پیوندهایی است که اشتغال را با کلیت نظام حیات جمعی و همه ابعاد پیچیده توسعه و پدیده چندوجهی عدالت اجتماعی مربوط می سازد.

او می نویسد کسی که از فرصت اشتغال محروم است و با این حال صدقه‌ای به نام حقوق بیکاری از دولت می گیرد بیش از آنکه به لحاظ درآمدی محروم باشد از نظر نداشتن یک فرصت ارزشمند و مطلوب همگان محروم است با منطق توزیع درآمد، درآمدی که شخص از طریق پرداخت های بلاعوض دولت دریافت می کند درست مانند درآمدی است که از طریق اشتغال به دست می آید اما بیکاری تاثیرات جدی متعددی نیز بر فرد و اجتماع دارد که با یکسان انگاری نابرابری اقتصادی با نابرابری درآمدی موجب تضعیف فهم ها از واقعیت مساله می شود. واقعیت آن است که بیکاری علاوه بر آنکه فرد را از کسب درآمد محروم می سازد و یک بار مالی بابت بیمه بیکاری به دولت تحمیل می کند نظام ملی را با اتلاف قدرت تولیدی نیز روبه رو می سازد. ضمن آنکه با متمایل ساختن افراد به انزوای اجتماعی، مهارت زدایی از افراد، تضعیف فزاینده اعتماد به نفس آنها و تخریب روحیه و ایجاد اختلال در انگیزه های آنها و بسیاری نارسایی های دیگر نظام های ملی را با مسائلی پیچیده و چندوجهی روبه رو می سازد که اقتصاد بازار تنها بخش اندکی از این هزینه ها را معلوم کرده و به رسمیت می شناسد. (Sen ،۱۹۹۷)

به این ترتیب، ملاحظه می گردد که چگونه کم

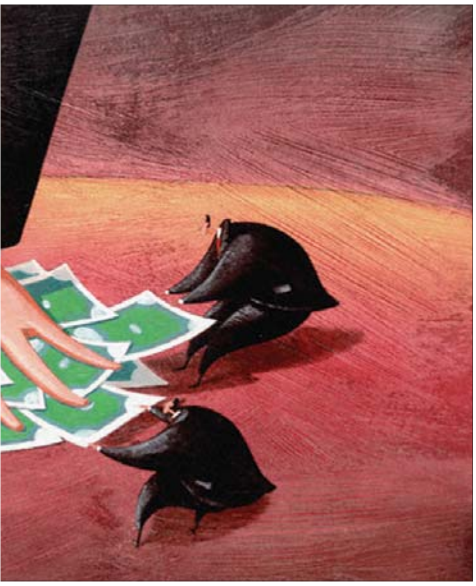

برشی از خصوصی‌سازی دهه ۷۰ در

سهام عدالت و گسترش مید

فرشاد

بانک جهانی که طی دهه‌های ۱۹۷۰ تا پایان قرن بیستم کشورهای در حال توسعه را به کوچک‌سازی دولت تشویق می کرد و گمان می برد که این اقدام ارزش فی‌نفسه دارد برای نخستین بار در گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۸۳ به صراحت این نکته را یادآوری کرد که جابه‌جایی مالکیت به خودی خود هیچ تاثیری در عملکرد اقتصادی ندارد (Worldbank, ۱۹۸۳:۵۳) . وزارت امور اقتصادی و دارایی نیز در گزارش ارزشیابی عملکرد و رتبه‌بندی شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و بیمه‌ها بر پایه اقلام و نسبت‌های مالی در پنج سال برنامه سوم توسعه که در زمستان سال ۱۳۸۵ انتشار یافته است تصریح می کند که عملکرد ۱۰۰ شرکت برتر دولتی حکایت از آن دارد که میانگین نرخ سود این شرکت‌ها در سال ۱۳۷۹ معادل سه درصد، در سال ۱۳۸۰ معادل ۰/۷۸ درصد، در سال ۱۳۸۱ معادن ۰/۶۷ درصد و در سال ۱۳۸۲ معادل ۱/۹۷ درصد بوده است. با وجود آنکه قراین و ادله متعددی وجود دارد که نشان می دهد عملکرد شرکت‌های دولتی در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ نه تنها بهبود چشمگیری را شاهد نبوده بلکه به گواه اسناد پیوست لایحه بودجه سال ۱۳۸۶ هم تعداد شرکت‌های زیان‌ده دولتی و هم میزان زیان آنها در سال ۱۳۸۵ افزایش چشمگیری نسبت به سال‌های قبل داشته است. باید پرسید که سود انتظاری قابل توزیع در میان مشمولان طرح سهام عدالت که حتی اگر بر مقیاس بهترین سال عملکرد باشد که مربوط به سال ۱۳۷۹ است